

نقدی بر غزلیات ابن عماد خراسانی (شیرازی)

فرزاد ضیائی حبیب‌آبادی*

- چندی است دفتر دوم متون ایرانی به کوشش جوان فاضل، جواد بشری، از سوی انتشارات مجلس شورای اسلامی به چاپ رسیده است.^۱ در این دفتر هفت متن کهن به صورت حروف چینی و دو رساله عربی به صورت عکسی (نسخه برگردان) چاپ شده است. پنجمین متن، از گروه نخست، غزلیات ابن عماد خراسانی است که خانم زینب افصلی^۲ ترتیب چاپ آن را داده‌اند.
- ابن عماد که اصل وی از خراسان است، در قرن هشتم هجری قمری در شیراز و از مادری که گفته‌اند دختر خواجه قوام‌الدین محمد صاحب‌عیار بوده، متولد شده و در همان شیراز نیز زیسته و بالیده است. به زبان‌های فارسی و تازی شعر می‌سروده، در علم قرائت استاد بوده و در همین زمینه اثری به نام خلاصة الترتیل [ظ: الترتیل] از او به جای مانده است. اثر دیگر ابن عماد ده‌نامه است.^۳ تاریخ وفات او نیز، مانند زمان ولادتش معلوم نیست. در مقدمه غزل‌های ابن عماد آمده است که «بی‌تردید تا ۸۲۳ ق و شاید حتی ۸۳۳ ق زنده بوده است.»^۴ اکنون دویست و پانزده غزل مستقل، یک غزل ناقص، همراه با یازده غزل مندرج در مثنوی ده‌نامه، و سه بیت مثنوی از ابن عماد در منابع کهن یافته و به نظر جواد بشری «به شکل مطلوب»^۵ به چاپ سپرده شده است. منابع تدوین غزل‌های ابن عماد نیز از این قرار است:
۱. جنگ «اسکندر میرزا» (۴-۸۱۳ ق).
۲. مجموعه کتابخانه «خدیوی» مصر (۸۲۳ ق).
۳. مجموعه کتابخانه «آستان قدس» (۸۳۳ ق).
۴. سفینه کتابخانه کاخ ملی «گلستان» (۸۵۵-۸۳۸ ق).
۵. مجموعه دوآبین شعری «پاریس» (۸-۸۴۷ ق).
۶. مجموعه اشعار کتابخانه ملی ملک (۹۴۲ ق).
- ضمناً «با توجه به درست‌تر بودن ضبط‌ها و داشتن تعداد قابل توجهی غزل بیش از دیگر دست‌نوشته‌ها، مجموعه «پاریس» اساس کار» قرار داده شده است.^۶
- در اثنای مطالعه غزل‌های ابن عماد نکاتی را در حاشیه کتابم یادداشت کرده‌ام. اکنون برخی از آن موارد را - با رعایت اختصار - نقل می‌نمایم، شاید که چاپ دوم متون ایرانی، تدوینگر غزل‌های ابن عماد و دیگر «دانشجویان»، و به طور کلی، عموم سودائیان بازار تصحیح متون را به کار آید:
۱. در مقدمه، هنگام نقل قول از استاد سعید نفیسی آورده‌اند: «[...] مادرش دختر حاج^۷ قوام‌الدین صاحب‌عیار، ممدوح معروف حافظ، بوده [...]» (ص ۲۳۳).
- می‌دانیم که حافظ را دو ممدوح معروف بوده که هر دو، «قوام‌الدین» نام داشته‌اند. یکی «خواجه» (نه حاج) قوام‌الدین «محمد» صاحب‌عیار، وزیر بلندمرتبه و صاحب کفایت شاه شجاع، و دیگری «حاجی» قوام‌الدین «حسن» تمعاجی (معروف به حاجی قوام) که وزیر شاه شیخ ابواسحق بوده است.^۸ این که استاد نفیسی، محمد صاحب‌عیار را «حاج» قوام‌الدین نوشته‌اند،^۹

* پژوهشگر متون کهن فارسی.

۱. متون ایرانی (مجموعه رساله‌های فارسی و عربی از دانشوران ایرانی)، به کوشش جواد بشری، چاپ اول، تهران، مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰، ج ۲.

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران.

۳. متون ایرانی، همان، ص ۲۳۳.

۴. همان، ص ۲۳۶.

۵. همان، ص ۱۴.

۶. همان، صص ۸-۲۳۶.

۷. تمام تأکیدهایی که در نقل قول‌ها خواهد آمد، از نگارنده این حروف است.

۸. ر.ک: تاریخ عصر حافظ، دکتر قاسم غنی، چاپ ششم، تهران، زوار، فروردین ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۹۲.

۹. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، چاپ دوم، تهران، فروغی، ۱۳۶۳، ص ۷۶۵.



سهوالقلمی بیش نیست اما در متون ایرانی سهوالقلم آن شادروان، ندانسته، عیناً نقل شده است.

یعنی در بیت ششم از غزل چهارم، عین همین مضمون تکرار شده است:

«خال» تو در دلبری خواست که باشد چو زلف
لیک چه داند مگس، جلوۀ طاووس را

(همان)

(۵)

با لعل تو زد باده دم از «لعل» و از آن دم
حقاً که به خون تشنه‌ام آن جام دنی را

(ص ۲۵۳)

مصراع اول، بدین صورت، هیچ معنایی ندارد. «لعل» دوم، که از ضایعات سبق ذهن کاتب است، ضبط نسخه خدیوی است. اما در نسخه پاریس، به جای آن، «لطف» آمده و همین درست است:

با لعل تو زد باده دم از لطف و از آن دم
حقاً که به خون تشنه‌ام آن جام دنی را

اتفاقاً ابن عماد در دوازده بیت پایین‌تر، شبیه همین مضمون را تکرار کرده، اما این بار به جای واژه «لطف»، «روح‌فزایی» و به جای باده، «آب خضر» را نشانده است:

گفتم آب خضر این «روح‌فزایی» ز چه یافت
گفت دم زد ز لب لعل روان‌پرور ما

(ص ۲۵۴)

(۶)

«چشم» و جانی که مرا بود چه گویم که چه شد
سوخت این ز آتش سودای تو «وانگه» بگداخت

(ص ۲۵۸)

«چشم» حاصل غلط‌خوانی تدوینگر است و صحیح «جسم» است. به جای «وانگه» در مصراع دوم نیز، باید «و آن یک» باشد که اشاره به همان «جسم» دارد. بیت می‌گوید: در آتش سودای تو، این (جان من) سوخت و «آن یک» (جسم) گداخت.

(۷)

غمزه شوخ تو را شاید اگر وصف «کنند»
در سخن آن که چو من سحر تواند پرداخت

(همان)

به جای «وصف کنند»، ظاهراً باید وصف «کند» (مفرد) باشد

۲. در مورد صحّت انتساب خلاصه الترتیل به ابن عماد نوشته‌اند: «تأیید صحّت انتساب این منظومه به ابن عماد خراسانی شیرازی، نیازمند یافت شدن منابع تازه دیگر است و فعلاً، چون گذشته، باید آن را جزو «منسوبات» بدو به شمار آورد» (ص ۲۳۵). اما درست یک صفحه بعد، از این گفته خود برگشته و نوشته‌اند:

«بر اساس این شواهد [...] و تکرار انتساب خلاصه الترتیل در ۸۰۳ و ۸۰۹ ق به وی، گمان می‌رود این انتساب درست است» (ص ۲۳۶).

۳. درباره تاریخ وفات ابن عماد آمده است: «[...] تنها نفیسی در تکملاً تاریخ نظم و نثر، ابن عماد را متوفی در ۸۳۸ ق شمرده است [...]» (ص ۲۳۵).

عجیب است که این مقدمه کوتاه، این قدر آشفته است! استاد نفیسی، ابن عماد را متوفی به سال ۸۳۸ ق ندانسته! عین نوشته ایشان که اتفاقاً و با کمال تعجب در همین مقدمه تدوینگر (ص ۲۳۳) نیز آمده است! چنین است:

«[...] در شیراز ولادت یافته و سرانجام به هرات رفته و در آنجا در ۸۳۸ از بیماری وبا در گذشته [...] چنان می‌نماید ۸۳۸ تاریخ وفات او درست نباشد زیرا که ۷۰ سال پس از اتمام ده‌نامه و ۴۴ سال پس از اتمام روضة المحیّین اوست».^{۱۰}

(۴)

از «خاک» دلاویزی زلف تو نیاید
هرگز نبود جلوۀ طاووس، مگس را

(ص ۲۵۰)

در یادداشت‌ها در مورد «خاک» نوشته‌اند: «در اصل چنین است» (ص ۳۸۸).

کلمه مورد بحث، «خال» (با لام) است که در این بیت به مگس تشبیه شده. اگر تدوینگر اشتباه نخوانده باشند، سهو کاتب است، اما بی بردن به این سهو، و راه یافتن به واژه درست، کار آسانی بوده است، زیرا درست نه بیت پایین‌تر،

۱۰. همان.



زیرا فاعل آن، که در مصراع دوم آمده، «آن که» است.

(۸)

یافت از پرده عشاق، نوا ابن عماد
لاجرم «سوز» غم عشق بدین سوز نواخت

(همان)

«سوز» نواختنی نیست که آن را «با سوز» (سوزناک) بنوازند. به نظر می‌رسد در اینجا نیز «سوز» اول، حاصل خطای ذهنی کاتب بوده و واژه درست «ساز» باشد: لاجرم «ساز» غم عشق، بدین سوز نواخت.

(۹)

گل به دامن «سر» فشانی می‌کند در پای او
ز آن ندارد هرگز آن بیچاره دامانی درست

(ص ۲۶۵)

«سر» در مصراع نخست، ضبط نسخه پاریس است. در نسخه خدیوی «زر» آمده و همین درست است، زیرا اولاً «زرفشانی گل» اشاره است به پراکنده شدن خرده‌های زردرنگ میان آن، توسط باد. ثانیاً آنچه «به دامن» می‌افشانند، زر است، نه سر:

گر غنی زر به دامن افشاند
تا نظر در ثواب او نکنی

(گلستان، ص ۹۸)

ثالثاً ابن عماد که به صنایع شعری توجه بسیار دارد، در این بیت میان «زر» در مصراع اول با واژه «درست» در پایان بیت، ایهام تناسبی ایجاد کرده که نباید از آن غافل ماند.

(۱۰)

می لعل از کف ساقی مهوش در «چمن» فصلی
نشان طالع سعد و دلیل بخت فیروز است

(ص ۲۶۵)

به جای «چمن» باید «چنین» باشد (... در چنین فصلی).

(۱۱)

گه سخن ز لبت گر نبات شود «خجل»
عجب میدان که سخن هم در آب حیوان است

(ص ۲۶۸)

«خجل» به فتح دوم، مصدر است و به معنای خجلت و خجالت است که مناسب این مقام نیست. در این بیت باید «خجل» به کسر دوم باشد که صفت است و معنای آن «شرمگین» است.

(۱۲)

قصه غصه هجر تو چه گویم هیهات
کین حدیثی است که از حد «و» بیان بیرون است

(ص ۲۷۰)

در مصراع دوم، ظاهراً «حد بیان»، بدون واو عطف باید باشد.

(۱۳)

اختر طالع نه در حکم من و تست ای پسر
شاد باید بود و «با هم» بخت مادرزاد زیست

(ص ۲۷۳)

در مورد «با هم» نوشته‌اند: «در اصل چنین است» (ص ۳۹۱). به سامان آوردن این آشفتگی نیز کار دشواری نیست. اگر جای «با» و «هم» را عوض کنیم، مقصود حاصل می‌شود: شاد باید بود و «هم با» بخت مادرزاد زیست.

(۱۴)

مرد از آن حسرت که شاگردی کند آن غمزه را
سامری کو سال‌ها در ساحری «بسیار» زیست

(همان)

به جای «بسیار»، به قرینه «شاگردی»، ظاهراً باید «استاد» باشد تا هم معنی بیت درست شود و هم «استاد» با دیگر قوافی این غزل (آزاد، شاد، آباد و...) هماهنگ گردد.

(۱۵)

در همه چین و خطا چندان که می‌گردد صبا
«نافه» چون جعد مشکینش نمی‌بوید، که نیست

(ص ۲۷۵)

کلمه اول مصراع دوم، «نافه‌ای» با یاء نکره است که باید به همین شکل اخیر نوشته و خوانده شود.

۱۱. گلستان سعدی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چاپ سوم، تهران، خوارزمی، مهرماه ۱۳۷۳.

(۱۶)

ز خانقاه به میخانه رفت ابن عماد
طریق رندی و رسم «وفا» گرفت و گذاشت

(ص ۲۷۸)

قطع نظر از تکرار «شرط (نسخه بدل: رسم) وفا» در مطلع غزل، مصراع دوم، بدین صورت، بی معنی است، زیرا کسی که طریق رندی اختیار کند، نمی تواند رسم «وفا» را ترک گوید. با توجه به تقابل میان «خانقاه و میخانه» در مصراع نخست و «گرفت و گذاشت» در مصراع دوم، به جای «وفا» باید کلمه ای با بار منفی باشد که در مقابل «رندی» قرار گیرد و آن واژه ظاهراً «ریا» است. اکنون صورت درست شعر ابن عماد را با بیتی از حافظ، که در نهایت شباهت لفظی و معنوی با بیت مورد بحث است، مقایسه می کنیم:

ز خانقاه به میخانه رفت ابن عماد
طریق رندی و رسم «ریا» گرفت و گذاشت
ز خانقاه به میخانه می رود حافظ
مگر ز مستی زهد «ریا» به هوش آمد^{۱۲}

(۱۷)

زان سب چشم و چراغ عالم آمد آفتاب
«که» فروغ از روی ماه مهربان ما گرفت

(ص ۲۹۷)

به جای «که» در آغاز مصراع دوم، ظاهراً باید «کو = کاو» باشد.

(۱۸)

«نارون» در باغ گاه جلوه نارد سرکشی
راستی از قامت سرو روان ما گرفت

(همان)

نوشته اند در نسخه پاریس به جای «نارون»، «تا روان» آمده (ص ۳۹۰). اما گمان راقم این حروف این است که ضبط نسخه پاریس «ناروان» (با نون در آغاز و راء ساکن) باشد، که همان درخت «نارون» است (لغت نامه دهخدا).
لطفی که این وجه دارد، این است که «ناروان» (با راء ساکن) به تصحیف، «ناروان» (با راء مفتوح) می شود که با سرو

«روان» تضاد دارد و چنانکه گفتیم، این صنعتگری ها بسیار
مورد توجه ابن عماد بوده است.

(۱۹)

به کنج فقر چو ابن عماد قانع شد
مجردی که سوی «کنج» عافیت ره یافت

(ص ۲۸۱)

به نظر می رسد در مصراع دوم، «کنج» (با یک سرکش)، که از باب محکم کاری ضمه ای نیز بر کاف آن نهاده شده، باید «کنج» (با دو سرکش) باشد تا معنی درستی از بیت حاصل شود. شاعر می گوید: مجردی که به کنج (با دو سرکش) عافیت راه یابد، به کنج (با یک سرکش) فقر قانع خواهد شد. به عبارت دیگر، عافیت «کنجی» (با دو سرکش) است که جبران فقر را می کند.

(۲۰)

عاشقان را به ابروی «چوگان»
خسته ناوک جفا دارند

(ص ۲۹۰)

واضح است که «چوگان» در این بیت، محلی ندارد و به جای آن «چو کمان» باید باشد.

(۲۱)

تو شاه «چینی» و در کشور تو ابن عماد
رعیتی است که چشم رعایتی دارد

(ص ۲۹۱)

ممکن است برخی تصور کنند که ابن عماد، سفری هم به «چین» رفته و این غزل را برای «شاه چین» سروده است. اما چنین نیست. این غزل فقط در نسخه «پاریس» آمده و تدوینگر، فراموش کرده اند که «در نسخه پاریس در بیشتر موارد، زیر «س» سه نقطه گذاشته شده است.^{۱۳} پس سفر ابن عماد به «چین» متغی است و صورت درست بیت چنین است:

تو شاه «حُسنی» و در کشور تو ابن عماد
رعیتی است که چشم رعایتی دارد

۱۲. دیوان حافظ، پرویز ناتل خانلری، چاپ سوم، تهران، خوارزمی، بی تا، ج ۱، ص ۳۵۸.
۱۳. متون ایرانی، همان، ص ۲۳۸.



(۲۲)

هم جان به سوی آن لب شیرین پناه برد
هم «جان» مقام در شکن آن کلاله کرد

(ص ۲۹۶)

«جان» در مصراع دوم، تکرار اشتباهی «جان» مصراع نخست است و ظاهراً باید «دل» باشد.

(۲۳)

زد دیده رهی تر، که دل از «دست» برون شد
جان ساخت نوایی که جگرها همه خون شد

(ص ۳۰۳)

«دست»، ضبط نسخه پاریس است. در نسخه بدل‌ها نوشته‌اند: «خدیوی: بوده» (انتهی). اما این نیز گویا یکی دیگر از غلط‌خوانی‌های راه یافته به اشعار ابن عماد است. آنچه در نسخه خدیوی «بوده» خوانده شده، باید «پرده» باشد:

زد دیده رهی تر، که دل از «پرده» برون شد
جان ساخت نوایی که جگرها همه خون شد

(۲۴)

تا سوی دیر مغانم پیر رندان ره نمود
رفتیم دیگر به سوی خانقه «کی ره» نمود

(ص ۳۱۵)

به نظر می‌رسد در پایان بیت، به جای «کی ره» باید «بی‌ره» (= بیره، بیراه، بی‌وجه) باشد:

تا سوی دیر مغانم پیر رندان ره نمود
رفتیم دیگر به سوی خانقه بیره نمود

ابن عماد در این بیت به تضاد میان «ره» و «بیره» (راه و بیراه) توجه داشته است.

(۲۵)

خط بر عذار نازکت اول و ان یکاد
خواند از برای چشم «بدانگه» بر او دمید

(ص ۳۲۰)

این بیت زیبا را نیز غلط خوانده‌اند. و ان یکاد را برای دفع «چشم بد» می‌خوانند، «آنکه» بر کسی می‌دمند؛ پس صورت درست بیت چنین باید باشد:

خط بر عذار نازکت اول و ان یکاد
خواند از برای «چشم بد»، آن‌گه بر او دمید

(۲۶)

جز قامت و زلف تو در باغ جهان «سروی»
شمشاد که گل بوید سنبل که سمن ساید

(ص ۳۲۱)

از این بیت هم بدین صورت طرفی نمی‌توان بست. گویا به جای «سروی» در پایان مصراع نخست، واژه دیگری باید باشد.

(۲۷)

«تنم» به عزم صبحی چو لاله نیل کشید
چه خجستگی گل از آن عارض جمیل کشید

(ص ۳۲۳)

در آغاز بیت، «تنم» نیست، بلکه باید «بتم» (بِت من، معشوق من) باشد.

(۲۸)

نیست گردون را وفایی دل به مهر او «نبد»
چشم بگشا و برون کن پنبه غفلت ز گوش

(ص ۳۳۱)

در سه جا از اشعار ابن عماد، فعل نهی به جای «میم» با «نون» آغاز شده. یکی در پایان مصراع نخست همین بیت که باید «دل... مَبَد» باشد؛ دوم در مقطع غزل ۱۳۸ که «ایمن نباش» آمده و باید «ایمن مباح» باشد (ص ۳۳۴) و دیگر در بیت چهارم از غزل ۱۶۸ که «نگیر خرده» باید «مگیر خرده» باشد. (ص ۳۵۲)

(۲۹)

پُرد دل ز من آن زلف و چشم گواست
بگوید ار کند انکار، روی در رویش

(ص ۳۳۲)

وزن مصراع نخست مختل است و پس از «چشم»، یک هجای بلند و یک هجای کوتاه از قلم افتاده است.

(۳۰)

دلچ چون در لب لعلش طمع می‌کرد دانستم
که «چون» خون جگر چیزی نخواهد بود از او رنگش

(ص ۳۳۴)

در مورد «چون» در مصراع دوم، نوشته‌اند: «در اصل چنین است» (انتهی).



درست است و ضبط متن (گو) نادرست.

(۳۴)

از بندگان مخلص پیر مغان
الحق سعادت است اگر کردم قبول

(همان)

ترازوی شعر در مصرع نخست این بیت نیز پارسنگ می‌برد اما این بار به ابتکار حروف چینان، برخی حروف، کشیده‌تر نوشته شده تا در راستای مصراع‌های دیگر تراز شود، بلکه با این افزایش طول مصراع، کمبود وزن عروضی آن جبران گردد!

(۳۵)

«زهاد کنج» خلوت و خودبینی و ریا
ما و نیاز و مسکنت و گوشه‌خمول

(همان)

حتی اگر دو نسخه آستان قدس و خدیوی هم صورت درست آغاز بیت (زهاد و...) را نداشتند، ضبط غلط متن، به دلالت معنوی و نیز به قرینه «ما و...» در آغاز مصراع دوم، باید تصحیح قیاسی می‌شد و «واو ملازمت» پس از «زهاد» قرار می‌گرفت.

(۳۶)

نثار خاک رخت گر کند به جای خود است
رخم که بر طبق زر نهاد «کوثر» چشم

(ص ۳۴۶)

در این بیت نیز یکی دیگر از «گوهر»های سخن ابن عماد شکسته و تباه شده است. آنچه بر طبق زر می‌نهند و نثار می‌کنند «گوهر» است نه کوثر. و پیداست که مراد از «گوهر چشم» در اینجا، اشک است.

(۳۷)

حشمت فانی دنیا دان همه رنج و تعب
دولت باقی «دنیا» بین همه ناز و نعیم
دل که شد محجوبه سر الهی لاجرم
«کردی» از بی حرمتی دیر مناهی را حریم

(ص ۳۵۳)

در مصراع دوم از بیت نخست، «دنیا» ظاهراً اشتباه ذهنی

ظاهراً باید به جای «چون»، «جز» باشد. البته «رنگ» نیز در پایان بیت، به معنای «حصه و نصیب» است. (لغت‌نامه دهخدا) پس معنی بیت این است که: چون دلم در لب لعلش طمع کرد، دانستم که «جز» خون جگر، نصیب و بهره‌ای از آن لب نخواهد داشت.

(۳۱)

به جان از «جنگ» او هر دم صفایی می‌رسد ما را
از این معنی که بوی آشتی می‌آید از جنگش

(همان)

درباره «جنگ» (با یک نقطه در زیر) در مصراع اول نوشته‌اند: «اگر «جنگ» [با سه نقطه در زیر] خوانده شود نیز خالی از وجه نیست» (انتهی). در این گونه موارد اگر وجه مورد نظر ذکر شود، وجهی‌تر است، زیرا معلوم نیست چه معنایی در نظر بوده، تا درباره آن داوری شود.

(۳۲)

گفتم از چشمم چه پوشی آن دهان خندید و گفت
پیش مردم سر «خود» نتوان نهادن بر طبق

(ص ۳۳۷)

«خود»، ضبط نسخه پاریس است و نسخه‌های خدیوی و آستان قدس «حق» ضبط کرده‌اند و حق هم همین است! زیرا تشبیه «دهان یار» به «سر حق، سر خدا و سر غیب» از مضامین تکراری شعر ابن عماد است که مغفول مانده است:

کردم اندیشه در «دهان» و خطش
خردم گفت خضر و «سر خدا» است

(ص ۲۶۰)

آگه نشد ز سر «دهان» تو هیچ کس
آری ز «سر غیب» کس آگه نگشته است

(ص ۲۶۱)

نگشت هیچ کس از سر آن «دهان» آگه
بلی که را خرد از «سر غیب» آگه یافت؟

(ص ۲۸۰)

(۳۳)

«گو» ابن عماد از غم جان داد به ناکامی
یارب که بمانی تو صد سال به کام دل

(ص ۳۴۰)

باز هم ضبط نسخه‌های خدیوی و آستان قدس (گر= اگر)



کاتب بوده و باید به جای آن، «عقبی» باشد. در بیت دوم نیز به جای «کردی» (با یک سرکش) باید «گردی» (با دو سرکش) باشد و معنای بیت این است که: وقتی دل از سرّ الهی محجوب ماند، به سبب این بی‌حرمتی در حریمِ دیرِ مناهی دور خواهی زد.

(۳۸)

در گلشن جهان گل شادی نچید کس
قمری بنال از این غم و بلبل خموش کن
(ص ۳۵۸)
«خموش» قافیهٔ بیت بعد است. در این جا، «خروش» باید باشد.

(۳۹)

تا دست قدرت بر رخت بنوشت «خط» دلبری
بر خواند حرف بیخودی عقل از کتاب روی تو
(ص ۳۶۱)
در یگانه مأخذ این غزل، نسخهٔ پاریس، بین «بنوشت» و «دلبری» واژه‌ای از قلم کاتب افتاده بوده است. تدوینگر غزل‌های ابن عماد برای جبران این افتادگی، واژهٔ «خط» را از خویش افزوده اما فراموش کرده آن در میان علامت [] قرار دهد.

(۴۰)

به خواب زلف و زرخندان یار دیدم و هست
دلیل بند و بلا «ماه» و ریسمان هر دو
(ص ۳۶۲)
به جای «ماه» باید «چاه» باشد که همان «زرخندان یار» در مصراع اول است.

(۴۱)

گفتم چو خرامی، شکنی قد صنوبر
یا رونق شمشاد ببری، گفت که هر دو
(همان)
به جای «قد» (= قامت)، به قرینهٔ «رونق» که در مصراع دوم آمده، باید «قدر» (= اعتبار، آبرو) باشد.

(۴۲)

من خود از دست غم هجر تو در پیچم و تاب
پنجهٔ صبر مرا تاب «مده» پیچ مده
(ص ۳۶۵)

«پیچ مده» ردیف این غزل است و «جگر، تر، هر، سحر، کمر و...» کلمات قافیهٔ آن. پیداست که «مده» در بیت مورد نظر نمی‌تواند در موضع قافیه بنشیند. به همین دلیل در یادداشت‌ها آمده است: «در اصل چنین است. شاید «تاب بهر پیچ مده» بوده، البته در این صورت هم تکرار قافیه پیش می‌آید» (ص ۳۹۷).

قطع نظر از تکرار قافیه، معنای درستی هم از این وجه (تاب به هر پیچ مده) بر نمی‌آید. گمان می‌برم به جای «مده»، باید «مَبر» (فعل نهی از «بُردن») بوده و صورت جدید مصراع دوم چنین باشد: «پنجهٔ صبر مرا «تاب مَبر» پیچ مده»، یعنی تابِ پنجهٔ صبرِ مرا مَبر (پنجهٔ صبرِ مرا بی‌تاب و توان مکن) و آن را پیچ مده.

(۴۳)

منم در ره عشق او خاکساری
بلا «دیده» بیدلی، جان سپاری
(ص ۳۷۲)
واضح است که در مصراع دوم، «بلا دیده‌ای» باید باشد. این، ویژگی رسم الخطی متون قدیم بوده که کاتبان اغلب هم کسرهٔ اضافه و هم یاء نکره را پس از «های غیرملفوظ» به صورت «ه» می‌نوشتند و تشخیص این دو مقوله را به عهدهٔ آگاهی و «ذوق سلیم» خوانندگان می‌نهادند.

(۴۴)

مکن منعم ای زاهد از باده نوشی
که در دست نیست هیچ اختیاری
(همان)
ظاهراً میان «دست» و «نیست» کلمهٔ «من» از قلم افتاده است: که در دستِ [من] نیست هیچ اختیاری.

(۴۵)

ز خط، عذار تو ماند به گلشنی که در آن
«دهد» بنفشه ز نیمی و ارغوان نیمی
(ص ۳۷۷)
در آغاز مصراع دوم «دَمَد» (از مصدر دمیدن = رویدن) درست است.
گمان مبر که به پایان رسیده...
اکنون که این سطور را می‌نویسم، پیشگفتار آقای دکتر



جعفریان بر دفتر دوم متون ایرانی پیش روی من است. در بخشی از آن نوشته‌اند:

«[...] مهم آن است که ما عالمانه روی این متون تمرکز کنیم و قدر و قیمت هر ترکیب و لغت را در نشان دادن دنیای پنهان شده در پشت آن، آشکار سازیم [...] اکنون که دفتر دوم متون ایرانی به چاپ می‌رسد، می‌توانیم [...] از بانی آن، جناب بشری و دوستان و همراهان‌شان سپاسگزاری کنیم که این قدم را برداشتند؛ خداوند به ایشان خیر دهد» (ص ۱۰).

اما آنچه در این مقاله آمد، تنها بخشی از کژی‌ها و کاستی‌های راه یافته به غزلیات ابن عماد است. رعایت جانب اختصار مرا بر آن داشت که به ذکر همین موارد اندک بسنده نمایم. هم بدین منظور، از باز نمودن اشتباهات چاپی چشم پوشیدم.

پیشنهادی به جواد بشری

چون در کشور ما — که در «ساختن» کتاب و مجله و مقالات موسوم به علمی پژوهشی و... مقامی منیع یافته است — دانشجویان، حتی در دوره‌های تحصیلات تکمیلی نیز، از دست «مشق شب» و «پیک نروزی» (بخوانید: تحقیق!) و اغلب «کار گل»، که به نام استادانشان چاپ خواهد شد،^{۱۴} یک دم آسایش ندارند، به نظر نمی‌رسد سپردن متون ارجمند

کهن به آنان، روا باشد. عده‌ای دیگر، «دانشجو» نیستند، بلکه «نامجو» و «نانجو» یند. وجود این جویندگان نیز برای نسخه‌های خطی، از موربانه زیان‌بارتر است. چه، اگر بنا باشد بخشی از گرانبهاترین میراث فرهنگی خود را پس از قرن‌ها «با سرعت و بی‌دقت، حروف‌چینی و صحافی» کنیم و بر آن «دفتر بی‌معنی» صرفاً حروف‌چینی شده مغلوطناً اصل، نام تصحیح، تحقیق و پژوهش نهیم، نه تنها خدمتی به فرهنگ و جامعه خود نکرده‌ایم، بلکه جانب امانت را نیز فرو گذاشته‌ایم، و بر همه خوانندگان این سطور روشن است که این امر، هرگز مراد و مطلوب رئیس فرهنگ پرور کتابخانه مجلس، جناب آقای دکتر جعفریان، و دوست فاضل نادیده‌ام، جواد بشری، نیست. آنچه موجب بروز کاستی‌هایی از این دست — که در این مقاله نشان دادیم — می‌شود، ظاهراً حاصل ناآشنایی آقای بشری با «حالات و مقامات» برخی از «جویندگانی» است که میراث فرهنگی ما را به راحتی به آنان می‌سپارد. بنابراین، اکنون که در پرتو عنایت و حمایت جناب جعفریان، انتشار متون ایرانی — همچون دیگر آثار — سرعت و کمیتی تحسین‌برانگیز یافته، به آقای بشری پیشنهاد و از وی تقاضا می‌شود متون ایرانی را به دست «نومصححان» نسپارد و مسئولیت بسیار سنگین شرعی و اخلاقی و علمی خویش را در «رعایت امانت» از خاطر نبرد.

۱۴. این مقوله اخیر، از بلایای جدید است و خود نیازمند تحقیق و تحلیل و پژوهشی مفصل.

